تحقیق و اکتشافات از دستانه‌ای در تاریخ بلویه

محمدیFU وزیرزاده**

عصری خوینی**

چکیده

گروه‌های اسامی وابستگی از اقسام اصلی و مهم گروه‌های اسامی است. این گروه‌ها به
نظر انداز و اقسام دانه‌گردهای دارند. ما این قسم گروه اسامی را از منظور دستور
زبان تاریخی در تمام کتاب‌های تاریخ بلویه (مصطلح ملک‌الشعراء بهار. چاپ دوجلدی
سال ۱۳۵۳) به کمک آن‌ها بررسی زبان فارسی در است. بررسی کرده‌ایم:

پنجمی نهایت مسئولیت از آن اشاره کرده‌ایم که صورت یا پیش‌بینی چنین تاریخ‌زادن و
خصوصیت سبک‌های زیر برای من پایانه پیش‌بینی می‌روند.

ساختار و روش بررسی بر مبنای تعاریف و تفسیرهای و دیگر مطالعی است که
زنده‌باد پرداخته‌ها درباره این گروه‌های اسامی به تفصیل آورده‌اند و البته از کتاب‌های
دستور دیگران نیز اگر مطالعه مناسب با باز داشته‌اند بهره‌گرفته‌ام.

هدف از تگارش ان مقاله شناخت دقیق تاریخی (منابعی) از گروه اسامی وابستگی
است که از سال‌های جزیی دخیل در نحو و از پژوهش‌های گروه‌های کتاب‌های در کلام
هستند. تحقیق علمی یک موضوع خاص دستوری در یک متن شخص‌گام است در
جهت غمای دستور زبان تاریخی دوره‌ی و نیز کمک به فهم معنی‌منصوب قدم.
همچنین سعی کرده‌ایم تا چنین که مکمل است مطالعه را با زبان علمی و ساده برای
خوانندگان روش‌های سازیم.

کلیدواژه‌ها: گروه‌های اسامی وابستگی، تاریخ بلویه.

vaziry59@yahoo.com
khoeini_e@saba.tmu.ac.ir

*دانشجوی دکتری دانشگاه تهران
**استاد دانشگاه خوارزمی

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۲۲
تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۲۲

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شماره ۲۲، بهار ۱۳۹۱
مقدمه

گروه اسمی - همجون گروه‌هایی نمایی دیگر در کتاب‌های دستوری جدید مطرح شده و در دستورهای قدمتی یکی از عناوین یک تکیپ ویژه و اضافی (موضع اضافی + صفت /مضاف الیه) از آن بحث می‌شده است، حال آنکه اینها در نوع تکیپ نیستند و با کلمه مرکب تفاوت دارند. و اگرچه نکته از نگاه تاریخی به گروه اسمی به شکل مستقل برداخته شده است. اهمیت تحقیق درباره گروه اسمی آن‌گاه آشکار می‌شود که بدینم در محدوده همشینی کلام، بیشتر گروه‌های این را اسم یا گروه اسمی تصدی می‌کنند؛ به این معنی که مستندالیه، مفعول، منم و حتی از همان فعل جمله اسم یا گروه اسمی است (مامان هستند قطعه‌ای به هنگام این صورت: + مفعول/مستند + فعل باشد، همواره حداکثر یکی از ارکان (مستندالیه) جمله اسم یا گروه اسمی است. از این رو دانست دقیق و نحوه به کارگرفتن اجزای آن برای فهم جمله لازم است، به ویژه در متون تاریخی زبان فارسی که گروه‌های جدایان به اینجا پویش اتفاق می‌افتد. ضمن آنکه دگرگونی همبستگی نیز در محور هم‌هم‌بستگی گروه دیده می‌شود. بررسی مواردی باید به‌هدف نگارش آن توشن است.

گروه‌های اسمی یک هسته‌ای یا وابستگی آن‌ها هستند که از یک هسته و یک وابسته با وابسته‌ها به وجود می‌آیند. (فرشیدور، 1389: 123). این گروه‌ها را به‌حساب اقسام وابسته‌های آن در دو قسم بررسی می‌کنیم: 1. گروه‌های اسمی با وابسته‌های پیشین 2. گروه‌های اسمی با وابسته‌های پسین که هرکدام از این دو قسم وابسته‌های انواعی است. در بررسی مفاهیم هرکدام از این دو قسم نه به مواردی اشاره می‌کنیم که حائز نبوده با نکته دستوری تاریخی باشد.

الف. گروه‌های اسمی با وابسته‌های پسین 1
1. گروه‌های اضافی (مضاف + مضاف الیه)
تجزیه گروه‌های اسمی و ایستگزی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعی، صص ۱۲۱-۱۴۰

چین گروه‌هايی از مضاف و مضاف الیه به وجود می‌آیند؛ یعنی از دو اسم که یکی از آن‌ها به وسیله کسره و استنده دیگری در است (همان: ۳۳۹).

مواد تاریخی در گروه‌های اضافی عبارتند از:

• مضاف الیه ضمیر شخصی منفصل است به‌جای ضمیر مشترک یا منصل

خانواده این مورد را درباره ترجمه تفسیر طبیعی یاد کرده و می‌نویسد: در ترجمه تفسیر طبیعی ضمیر جدایا، پیوسته به‌جای ضمیر مشترک می‌آید و این غالب‌اً در ترجمه آیات است (نالل خاتمه، ۳۷۴:۳۰۵). که مثال‌های زیاد هم از ترجمه تاریخ طبری با تاریخ بلعی غالب است در ترجمه آیات قرآن است.

و همچنین این چه‌گونه آن‌را آرید (ح: ۱:۳۱۷) به‌جای همه کس یا خودتان.

اگر مرا شکر کنید بر نعمت‌های من، نعمت‌های من بر شما افزون کنم (ح: ۱:۲۴).

به‌جای نعمت‌های خود.

نگاه کن سوی این طعام و شراب تو (ح: ۱:۳۰۰) به‌جای شراب یا شراب خود.

و یک‌گونه آن استخوان‌های خر تو که پوسیده شده است (ح: ۲:۶۵۱) که در همین صفحه به شکل مفصل هم آمده: و نگاه کن این خرتو را چگونه زنده کنی.

مثال از غیر ترجمه قرآن: نا شیب گویند که به خواب دیده که کسی گریخته که این ریش ترا بی‌خپ در سر مردم علیج کن (ح: ۱:۱۴۴).

آن زن بیامد و حاجج خواست که مرا با این برادران می‌کرد من و اهل بیست من بیک سو.

فرست (ح: ۲:۷۰۷).

اضافه ضمیر اختصاص (آن) به ضمایش الیه: «ضمیر اختصاص ضمیری است که اختصاص را به رساند و آن کلمه در آن است که هیچ‌یک هم شهی، عدم تقاضای و مفرد است، آگرچه مرجع آن جمع باشد» (خیامی، ۲۸۴:۳۳).

نرمی دست زنان به چنان باشد که آن مردان (ح: ۱:۱۴۸).

حلقه آفتات از نور عرش است و آن‌مایه از کریمی (ح: ۱:۴۸).
ملکالشعراء بهار «آن» را از ادات ملکیت و تعلق دانسته است (۱۳۷۳/۲:۳۷۵).

- وجود اضافه بنوت

پیش از آنکه ارشدیر پایک پیرون آید (ج:۲:۷۳) ... یعنی عسی میرم عليه السلام (ج:۲:۱۹۱).

و چنین است: محمد جبریل (ج:۱:۱۸) و وہب منبه (ج:۱:۱۶).

گاهی در این اضافه‌ها مضاف الیه پسندانه‌اند; نسبت می گیرد: بی‌درام سیاشان سیاه گرد کرد (ج:۲:۱۰۸).

و آن حرب بزگ که افرسیاب کشته آمده و پیران ویسگان، همه به دست او برآمد (ج:۲:۹۷).

- گروه‌های اضافی عریم


خدا یاد حکیم سورة الکنف بفرستاد (ج:۱:۲۲).

- الحاق نوعی یا به مضاف: در کتاب تاریخ زبان فارسی خانلری آمده: کسرا میان اسم و صفت، و اسم و معنی اسم (مضاف الیه) در بعضی از نسخه‌های کهن به صورت «» نوشته شده و این نشانه آن است که تلفظ آن به پایا نکرده بسیار نزدیک بوده است، که در این خصوص این مثل از بلعی آمده: وقت نمای دیگر پیرون آمد از روزی آدیبی = روز آدیبی (بلعی ۴۸/۱۳۷۳/۲:۷۷) مثال دیگر: من از گل صورتی مرغی کم (ج:۲:۷۷) = صورت مرغی.

- وجود گروه‌های اضافی گسترش: گاهی به‌ندرت مضاف الیه به وسیله اجزای دیگر جمله (عصر از واسطه‌های خودش یا مضاف) از هسته‌نامه (مضاف) فصله می‌گیرد: مضاف + ... + مضاف الیه
تجزیه‌گردهای اسمی ویستگی از منظر دستور تاریخی در تاریخ پادشاهی، صص ۱۲۱-۱۴۰

ترا و عهدان ای است بدان جهان عذاب از خدای (ج: ۴۴۵) «و عهدان ... عذاب» 
و عهدان عذاب.

۲. گرودهای اسمی انگلی (شبه مضاف) (شبه مضاف (شبه مضاف اله))
شبه مضاف اله گرودهای اسمی پیا اسمی است که به‌وسیله حرف اضافه‌ای غیر از کسره، به اسم هشتخد روبروی می‌شود ... اسمی که شبه مضاف اله دارد شبه مضاف و ازبطن شبه مضاف و شبه مضاف اله را شبه اضافه‌ای می‌نامیم (فرش ورود، ۱۳۸۴: ۲۲۲). ۱
شبه مضاف اله هنگامی که به‌وسیله فعل می‌آرگی دیگر جمله به همراه فعل یا "راه از هشتخد (شبه مضاف) فاصله بگیرد، خصوصیتی تاریخی برای متن به‌شمار می‌رود:
شبه مضاف + فعل [+] راه شبه مضاف اله
و سوی ایاس شو که خلیفه من است بر ملک عرب (ج: ۱۱۲۱). ابر ملک عرب;
(شبه مضاف اله) به‌وسیله فعل "است" از "خلیفه من" (شبه مضاف) جدا شده.
... اندرو آن که هرکسی گفت آماده الی از اهل نجوم (ج: ۱: ۲). من ارور از کم‌الاحبار حديثی که هم‌اندر صفت آتکاب و مساه سخت عجب
(ج: ۴۹).
و گویند که اگر آدم بود و پادشاه شد بر زمین بر آب و گیاه و رستگارها (ج: ۱).
۴. فعل رفیق (شده) از بین "بادشاه" (شبه مضاف) و شبه مضاف الهیان آن فاصله شده که خود گروده همیانگی است با یکی بار تکرار حرف اضافه.
و این دو آنت‌هی در حکم است تو را بر بیغامی تو بسوی فرعون (ج: ۳۸۵).
بدانکه اهل نجوم ایست درون گویند چون ارسطاطالیس و بقراط و فیلاطون (ج: ۱).
۲. در این مثال فعل، به معنا قید جمله، بین شبه مضاف (اهل نجوم) و شبه مضاف الهی
(چون ارسطاطالیس و بقراط و فیلاطون که دار بر تمیل هم هست) فاصله اندیخته.
تمامی مواردی که در این مطلب ذکر شدند، به صورت زیر در تاریخ ۱۳۹۸ ماه ۷ خرداد ماه در شهر تهران برگزار گردیدند:

۱. برگزاری نشست صمیمانه با دانشمندان و محققان در مورد آزمون‌های علمی است.
۲. برگزاری جلسات اجتماعی با شرکت‌های تخصصی علوم و تکنولوژی برای آموزش و پرورش دانشجویان.
۳. برگزاری کلاس‌های آموزشی در حوزه‌های مختلف علوم به‌منظور تثبیت و پیشرفت دانشجویان.

این برگزاری‌ها به کاملیت و پیشرفت علم و تکنولوژی در هر زمینه‌ای کمک می‌کنند و باعث افزایش اطلاعات و خردشدن وظایف علمی و تحقیقاتی در تاریخ‌های آینده می‌گردد.
کنیکی راست خلقت، تصامیم‌الله، نه دراز و نه کوتاه، سفیدروی (ج: 2: 108) (می‌تواند یا نکره + گروه وصفی بیانی.)

و آن آب برینت بر روی زمین آبی سیار (ج: 1: 208).

چنان که حالتی نوشته است، در دوره نخستین عکس این صورت بعضی آمده یک نیروپس از صفت مؤخر بسیار نادر است ۱۰ که در تاریخ بلعیم هم به نظر نگارندند نرسید.

• صفت مؤنث عربی برای زنان به اعتبار معنی (همان: 3).


• مطالب صفت یا موصوف از لحاظ جمع: گاهی «صفت به مطالب موصوف بر خلاف قبیض به صیغه جمع می‌آید و این مطالب گاهی در کلمات فارسی است و گاهی در کلمات عربی که به فاقد آن زبان در فارسی به صیغه جمع به کار رفته است» (همان: ۳: ۱۲۷). (موسی) سی روز گذشت و نیامده و مردمان نیکان را از شما برید (ج: ۱: ۴۳۰).

• هیچ کس با این منازعه نتوانست کردن از ملوکان کافره (ج: ۱: ۵۴۸).

• ما را هلاک کنی بدنچه که آن مردمان سفها به نادانی کردند (ج: ۱: ۴۴۰).

• و به زمین عراق تیارند بیامدن از بیم ملوک اشکالیان (ج: ۲: ۷۹۶).

• صفت اسم است.

• و کرباس و ابرشیش و فر و رنگ‌های الوان از سیاه و سپید و سرخ... (ج: ۱: ۱۳۰). به معنی رنگ‌های گوگانگون.

• صفت عربی با «ال» برای اسم خاص عربی یا فارسی.

ابو عبدالله الانطاکی ایدون گفت بکتاب زهد اندر (ج: ۱: ۵۴۳).
مردان بیش وی آمده اندر بیابان، دزدان (ج: ۹۵۵). پس درختی با قابل بیک شکم بیابد باکوری (ج: ۱۰۰). در این جمله بین موصوف نکره (درختی) و صفت آن (نیکوروبی) علاوه بر فعل اجزای دیگر جمله و قید صفت (بس) و اصل اندازه.
این نوع گروهی به زبان عربی هم در تاریخ بلعیبی به کار رفته است: مثال: تا هرکه اندری وی نگرده زود اندر پاید وBR W آسان شود، ان شاءالله تعالی وحده‌العزیز (ج: ۲) که رعایا، صفت «الله» است و بین این دو جمله و صفای تعلیمی و حال واحده‌فاصله شده است.
تحلیل گروه‌های اسمی وایستگی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعی، صص ۱۲۱-۱۴۰

۴. گروه‌های که وابسته آن‌ها جمله‌واره‌اند (اسم مورد توضیح + جمله‌واره
توجهی).

یکی از وابستگی پسین اسم جمله‌واره‌های توضیحی پسین است که به این
جمله‌واره‌های توضیحی یا پیروهای اسمی نهایی اصل (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۵۴۲) نیز گفته می‌شود. تکه‌تکه تاریخی مهم در این گروه‌ها عبارت از حرف ربط
اهنگامی که میان جمله‌واره توضیحی و مورد توضیح (اسم) قطعی فاصله می‌شده است.
در این موارد جمله‌واره پیرو به صورت وصفی (ع) توصیفی، و قیدی (فرشیدورد،
۱۳۸۲: ۳۴۶) می‌آید: اسم + ... فعل + جمله‌واره توضیحی.

و آن روز داود نگاه کرد فرشتگان را دید شمشیرها آهسته خلق را همی کشند
(ج۱: ۵۵۸) بینی فرشتگان را دید که شمشیرها آهسته... و توریت از آنجا برکشید اندرونی صندوقی جوئین نهاده (ج۲: ۳۵۳).

(کپسرو) چون ب حکم گوردوز بر سر که سپاسالار بود، پیران را دید که سپاسالار
ترکان بود و پروردگار کپسرو بود، آنجا افکده زیر علم گوردوز کشته (ج۱: ۳۱۰).
آنچه افکده زیر علم گوردوز کشته جمله‌واره‌ی وصفی همبایه برای پیران، هستند
که بدون حرف ربط آمدند.

در این مواردی اگر جمله‌واره توضیحی (وصفی) برای معرفی کسی یا جابای
پیام فک آن هم گاهی حرف می‌شود (رک همان: ۱۴۷).

مردی را بیاوردند نام و مهاجرشنس (ج۲: ۱۱۹۳) که در صورت تأویل می‌شود:
مردی را بیاوردند که نام او مهاجرشنس بود و/می‌را بیاوردند بنام مهاجرشنس.
و اندر سواد شهید بنا کرد نام او بیلاد آباد (ج۲: ۹۶۴).
و شهر دیگری بنا کرد نام او حلوان (ج۲: ۹۶۶). بدرفته آم نام آن نجف از دیه‌های
کوفه (ج۲: ۹۷۴).

Downloaded from jplku.ac.ir at 22:32 IRDT on Monday August 5th 2019
تجزیه گروه‌های اسمی وستگی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعی، صص ۱۲۱-۱۴۰

در دستور مفصل اموروز درباره این مضافات آمده است: اموروز گاهی بعضی از مضافات به یک وضعیت خاصی پیش از مضافات ما آمد و مضافات بعد از آنها (خویا پیوسته و خواه باشید) قرار می‌گیرد و به ضمیر پوسته‌ای اضافه می‌شود و این امر سبب می‌گردد که

مضاف الهه (پیشین) تأکید شود و موارد توجه قرار گیرند (همان: ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶). [مضاف الهه]

توجه: اضافه + ضمیر مضاف (آموز + ضمیر مضاف)، اما این اضافه‌ها خاص اموروز نیست و در تاریخ بلعی هم دیده می‌شود که انتهای این موارد مرضا وتا اموروز است. این موارد

عبارت‌اند از:

• اضافه‌شن مضاف به ضمیر جدای

پس این چنین کس سرای او آن باشد که... (ج: ۱: ۵۶۷). این چنین کس، مضاف الهه

پیشین (زیستاد که با او) (مضاف الهه پسین) تأکید شده است.

و گر او تو درست بوده من هر یک مدلک او نتنستی (ج: ۲: ۱۱۳). در این نمونه

نادر مضاف الهه پیشین هم ضمیر است که به صورت ضمیر (او) که بعد از همه آمده تأکید

شد است.

و هرچه در روز زمین، دریا و رود و جنگه بود آب آن همه بخورند (ج: ۲: ۷۱۹).

در اینجا به یک ضمیری که بعد از مضافات می‌آید، آن همه آمده که از مقدمات

ضمیرها جز شیء به شمار می‌آید (رارک فرشیدورد، ۱۳۸۵، ۱۴۵) و مرجعی

مضاف الهه پیشین «هرچه در روز زمین، دریا و رود و جنگه بود» است که یکی گروه

اسمی جملواری است.

• حذف ضمیر تأکیدی که پس از مضافات می‌آید که در این صورت دیگر

مضاف الهه پیشین تأکید نمی‌شود. مضاف الهه (او + ضمیر) و

از هر یک مدلکی بیامد نامش عباس ااحول و دیگری او نام عمرو الازرق (ج: ۲: ۱۷۳)

به یکی از پیشین. (او: مضاف الهه پیشین نامه است، به دین تقدیر و تأویل: و

دبیری بیامد که او نامش عمرو الازرق بود.
هر دو جامه از تن برید و عورتهانشان برنه شد (ج: 1: 43) به جای جامه از تن هر دو.

ضرافاته رایی: در این قسمت به بررسی مضافاتهایی راهی می‌پردازیم که می‌توانند مضافاتهای بیشین محسوب گردد. توضیح آنکه در قدم مضافاتهای بیشین از اسم همی آمده است. در این صورت معمولاً حرف اضافه «را» یپس از آن قرار می‌گردد است (همان: 219). معین درباره این اضافه‌های رایی می‌نویسد: یکی از طریق فک اضافه در جمله آن است که مضاف و مضافاتهای را قلب کند و پس از مضافاتهای مقیم، افزایده و ممکن است بین مضافاتهای مقیم و مضاف مؤخری سلسله فاصله اضافه‌گذاری کند.

شونده (13: 16): 40 (جه) در بلعیم هم چنین است: مضافاتهای را (+مضاف) می‌گذارد. جمل تجلیل این تقدیم مضافاتهای بر مضافاتهای یکی از موارد «فصل اضافه» (بجای فک اضافه) دانسته و (بجای) آن که پس از مضافاتهای می‌آید، «را» فصل سازه نامیده است (رک تجلیل، 1355/2535: 137). مثال‌هایی از گروه‌های اضافه‌ای رایی:

و هر دو را دلها بر وی یک بست (ج: 2: 296) به جای دل‌های هر دو.

و ایشان را خارش به تن اندرو افتاده (ج: 2: 114: 110). ایشان را در مضافاتهای رایی گسته‌اند است، بین ایشان خارش اندرو افتاده.


آن دو را خچره تمام بود (ج: 1: 581).

در تاریخ بلعیم گشایی مضافاتهای (مضاف) به ضمیری اضافه‌ای می‌شود که مؤکد یکی از مضافاتهایی است: مضافاتهای مؤکد (+مضاف) ضمیر (مضافاتهای مؤکد).

نخست را پایه‌ایم از پاکت سرخ بود (ج: 1: 563).
پرداختن به گروه‌های اسمی وابستگی از منظر دستور تاريخی در تاريخ بی‌منن، صص ۱۲۱-۱۴۰

گروه‌های پرپیدیدن و آرا که را که را پرپیدیدن و را را سجود کردن گردن
ایشان بیان نشده (ج: ۴۴۵). آن به جای آنان به کار رفته و به‌وسیله ایشان تأکید شده
است.

و این افزایش را که دخترش زن سیاوش شود، آسان بود (ج:۶۹۱). آمده
که بین مخالفان، رایی و مخالف آن تعقیب لفظی با مخالفت قیاس تحت است و
جای آن قبل از جمله‌بندی بدنی زن سیاوش شود است.

۲. صفت‌های پیشین

۱. صفات اشاره‌ای: در گروه‌های متشکل از صفت اشارة و اسم این موارد تاريخی
به چنین می‌خورد:

- یک کار رفتگان بعضی از صفات اشارة بعد از اسم (موصف) که در این صورت
اسم و نکره می‌گیرد: اسم + یا نکره + صفت اشارة.

به رجوع به حادثه چنین اتفاق (ج:۱۷۶) (حادثه‌ای چنین).

و نبایستی که صاحب کتابی این جنین، معانی را اغفل کرده (ج:۳۰۲). باید نکرد:
کتابی، مقید معنی تعظیم است (قرب، بهار، فروزانفر، همبایی و یاسمی، ۱۳۶۸:۲۴۴).
گاهی به اسم و صفت اشارة مؤثر فعل فعالی فاصله می‌شود: اسم + یا نکره + فعل +
صفت اشارة.

کنزکی بوذ چنین و مرا بدل خوش آمد (ج:۱۸۸). «چنین» صفت اشارة گستن
کنزکی (برای چگونگی) است. مستثنیه جمله اول ضایع محدود اوست نه
کنزک.

- چنان که محمدتقی بهار نوشت: از مختصات بسیار پاره و نظم قدم،
استعمال آن و این است که علاوه بر اشارة به‌دور و نزدیک در مورد موصول و در
مورد تعريف مانند تعريف عهد ذهنی و ذکری با وصفی با اشارة وصفی می آمده است
و این معني در قرون بعد کمتر شده و در میان متاخران مسوخ گردیده است؛ مثال از نثر
بلعی: دیوان‌های فرمود تا گرداهنه دهند و غواصی کردن و این گنج و سفیداب و
رنگ‌ها آورند و این اسرار زده‌اند.
مثال دیگر از بلعی: دیکی که وزیران ملک را گفتهٔ این را بسنده‌اند و در روز یکدیگر که لفظ این در اول جمله ضمیر
اشاره و در آخر جمله در این وزیره حرف تعريف و تذکار وزیر معهد است، (بهار،
373: 1307) به عنوان مثال، دیگر به صفت اشاره به اسم خاص می‌آید:
این منوچهر بیاده (ج: 1: 343) شما شنیدید که سلیمان چه مرد است (ج: 1: 529) و
این بیوراسپ آنان برست بود (ج: 1: 133) این بخت نصر سخن از دهان ایشان بستند
(ج: 1: 324). 1.2 صفات مهم در گروه‌های مشابه از صفت موابه و اسم این موارد تاریخی
بچشم می‌خورد:
• آمدن موصوف جمع با این صفات
و خداوند نه بعش حاجت است و نه بکرسي و نه بههج مخلوقات (ج: 1: 39).
پس این همه آنها و نعمتی باقی ماند (ج: 1: 23) این همه خلقان ازبانشان پدیده آمدن
(ج: 1: 123).
آن همه شهرها و دیه‌ها آبادان کردن (ج: 2: 146).
با چندان رنگ‌ها و محتوی‌ها که از برای بروز پوشیده بود (ج: 2: 115).
• گاهی چندان، بچای موصوف (اسم هسته) یا موصول می‌گردد، چندان یا
موصول + موصوف.
و چندانی خلق است اندر آن دو شهرستان که ... (ج: 1: 57) به‌جای چندان خلفی.
تجزیه‌گردهای اسمی‌ایستگاهی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعیم (صص 121-140) 135

این عوام را فراموش کنید که ... (ج: 491).

* این جنگ از این صفات، پس از معرفت هم می‌آید و معرفت (اسم هسته) در این صورت، یکی نکره می‌گیرد: معرفت + ی نکره + چند.


تا من نزد او بی‌پناهی چند بی‌پناهی (ج: 2: 116).

* به قار رفت دیویکی برای وحشت کاربرد دیویکی خاص مسئویت نامه فلسفی است (زک، فرشیدورد، 1384: 134). بی‌گنبدی مدل‌سازی به تفریحات زبان دری بجای بی‌نکونی بر این صفت لفظ «یکی» را بر اسم علاء می‌کردنده (معین، 1389: 492).

و جبرانی یکی حله از نور حریص بر این افکنه (ج: 1: 48).

و بای او یکی مربوط آزادی از نور عرش (ج: 1: 52).

مربوط یکی، گاهی‌یا وحدت هم می‌گیرد:

نگاه کرد بی‌بسیر زیر به‌هولی زن یکی بر گو مورد دید (ج: 2: 895).

هر کسی آن روز بخشه اندبر یکی گوسپندی یا بی‌پای مرحی یکشید (ج: 1: 416).

بادآوری از آمدین یک در آخر ایکی که هر دو بر وحدت دلالت می‌کند، من باین

تقویت معنی و تأکید است (فرشیدورد، 1384: 1319).

۲. صفات پرسشی: در گروه‌های مشکلاتی از صفت پرسشی و اسم این موارد تاریخی به چنین می‌تواند:

* موصوف صفت پرسشی «چه» معنی‌دار بدون یکی نکره می‌آید:


ام جهانی بهترین صفت پرسشی و موصوف یکی نکره می‌آید: صفت پرسشی + ...

موصوف.
خدای عزوجل او را گفت: ای ملیون چه خوابه ی پاداش؟ (ج: 1: 96) به جای چه پاداش خوابه؟

2  4. عدد اصلی: در گروه‌های متعدد از عدد اصلی و اسم این موارد تاریخی به چشم می‌خورد:

* گاهی برمی‌آید اسم غیرقابل شمارش را بدون ممیز با عدد می‌آورد و دو صد و هشتم آب آفرید (ج: 1: 63). به جای مثلاً دو صد و هشتم (سیصد) پیمانه آب.
* گاهی محدود با فاصله از عدد (و ممیز) به کار می‌رود: عدد (+ ممیز)+ محدود.

ایشان سیزده تر بوذنده پسر و گروه‌هی گفتند هفده تر پسر بوذنده (ج: 2: 1147). و او را دستی پیش گاه به‌دست مصلی بمب‌سوزن کرد (ج: 2: 1493). به جای یک دست مصلی دیشب...

ایشان دوازده بوذنده کازر (ج: 2: 771).

* گاهی گروه قبیل شماره بر سر عدد اصلی می‌آید (همان: 319، پاورقی 1) و روي هم عدد بزرگتری می‌سازند: گروه قبیل شماره (عدد اصلی + محدود.
و جمله این لشکر دوبار هزارهزار مرد بوذ (ج: 1: 568 و 569): «دوبار» گروه قبیلی شماره است که وابسته هزارهزار به معنی ایک میلیون (معنی 1375) شده است. دوبار هزارهزار روي هم یعنی دو میلیون.
* گاهی محدود پس از مرتبه‌های صد گان و هزارگان و بالاتر عدد مرکب تکرار می‌شود (با استفاده از خانلری، 1397: 132/3). از گردن افلاک که ایشان بوذنده بنج هزار سال و پانصد و اند سال بوذ (ج: 1: 22).

تا هزارهزار مرد و صدهزار مرد سوای خاص‌گان خوش‌بیاراست (ج: 1: 232).

* موصوف (محدود) صفت عددی معمولاً جمع پنجره نمی‌شود، اما گاهی نیز به صیغه جمع می‌آید.
این اثر برای خواندن انگیزکننده‌ی در تاریخانه‌ای در تاریخ بحثی، صص ۱۲۱-۱۴۰۰ می‌باشد.

هامان: (۱۳۶۷).

و پنجه صحافی از آسانسی بعد فرستاد (ج: ۱۰۶).

و اندک این اشاره‌ها هزار اسپان بوته‌های قز مادیان (ج: ۱۲۸۷). گاهی عدد اصلی (که به‌نهایت و بدون وابستگی دیگر باشد) بعد از موصوف (محدود) هم می‌آید که در این صورت ممکن است موصوف باشد نکره همراه باشد، اگر از آن ارادة تقريب می‌کنند (هامان: ۱۷۲) محدود [ْی نکره] عدد.


۵. صفات عددی ترتیبی (با پسوند م و بدون پسوند) این صفات در تاریخ بلعیم، هم پس از موصوف (محدود) و هم پیش از آن می‌آیند که صورت دوم خصوصی‌تره تاریخ برای مین است.

دوم سخن این گفته... سوم سخن این بود (ج: ۱۸) به‌بازی دومین و سوریه.

و چون چهارم سال برآمد (ج: ۷۹۳) به‌بازی چهارمین.

و نخست کسی که تخته‌برید از درختان... او بوته (ج: ۱۲۸) به‌بازی نخستین.

امروز آخر روز منست (ج: ۷۸۳) به‌بازی آخرین.

و سدیگر مرد برخاست و دست به شکم من فرومایه درشت شد (ج: ۱۹۵۰).

۲. صفات بیانی مطلق و عالی (تقدیم صفت بیانی بر موصوف) بعضی از صفت‌ها و گروه‌های وصیف بیانی به‌واسطه پیش از موصوف واقع می‌شوند در این صورت کسی هم هدف می‌شود (فیشردیم، ۱۳۸۴: ۲۵۷). این امر ممکن است به دلایل بلاغی صورت بتدیرد، از جمله تأکید صفت.
فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شماره ۷۲

گفت یا رب این سخن بر من سخن آمده‌تو رحم خداوندی (ج: 1: ۳۲۹).
گفتی یا بوسف‌چه نیکو، چشم‌ها داری، (ج: ۱: ۲۸۲) بسایی کس او را اجابت کردند (ج: ۱: ۱۴۵).
بنگر که چون بزرگ شریعت است و بزرگ عبادت که خدادای موسی قراز همه شریعتها و عبایت‌ها به نماز فراموش نخستی جزی (ج: ۱: ۳۸۲).
به دنیای پیل دست فروماید، از دنیای قیل نو وماده دو خوک فرو آمد (ج: ۱: ۱۴۰).
نور و ماده و دو، صفت‌های «خوک» است که پیش از آن آمده. شکل امروزی این گروه دو، خوک نو و ماده است.
صفات عالی در گروه اسمی همیشه پیش‌ین اند که در بلعی گاهی با پسوند «تر» هم می‌آیند:
نزدیک شرستان آن بود (ج: ۱: ۳۷۳) به‌جای نزدیک‌ترین.
محت برتا بعر باب نام بود (ج: ۱: ۱۶۷) به‌جای مهترین.

نتیجه‌گیری
هم‌ماندن نتایجی که از این پژوهش به دست می‌آید عبارت اند از:
۱. وجود گسترش‌گی‌های قران‌ای خاصی ناهم‌دامن در گروه‌های اسمی و واژگی
۲. وجود گروه‌های اسمی عربی و همچنین وابسته حیرت، چون جمله‌واژه معرفتگر برای هسته‌های فارسی
تجزیه و تحلیل این اسماً و ایستگاهی از منظر دستور تاریخی در تاریخ بلعی، صص ۱۲۱-۱۴۰


۳- حذف و قلب در گروه اسماً مانند: حذف حرف ریط جمله واره‌های وایسته و قلب صفت (صفت مقایب) با مضاف‌الیه.

۴- وجود برخی تحویلات صرف در عناصر گروه اسماً مانند: پسند صرف برای صفت عالی با پسند. این نسبت برای مضاف‌الیه و یا یافته بودن موصوف صفات مهم.

۵- مطابقت عدید و جنسی میان عناصر برخی گروه‌های اسماً.

پیش‌نوشت

۱- املا به کلامات در نقل قول‌ها و مثال‌ها بر طبق املا مخابره‌ای پایدار است.

۲- ایجاد برای اسم پسری بومی مثالی تازه‌داده است.

۳- مثال برای اسم و صفت: ماهی که نه به کلاه‌های اند فتح بود مسلمانان را ماه نهم (بلعی، ۱۳۵۲: ۲۰۲) همانند.

۴- مثال کلیدی و به مضاف‌الیه را با توجه به صورت گروه حرف اضافه‌ای: نامی‌ها است که به صورت گروه حرف اضافه‌ای: به دنبال اسم یا واژه‌های پسین دیگر اسم واقع می‌شود (دستور زبان فارسی بی‌پایه نظریه‌گوشنگی، ص: ۱۶۸).

۵- وجدبان کامپارین گروه‌ها را جمله ربطی توضیحی نام‌نامه دارد (دستور زبان فارسی (۱): ۸۲). وجدبان کامپاری هم به این قسم اضافه با عنوان اضافه گسته می‌برد (دستور زبان فارسی (۱): ۸۰).

۶- اضافه‌ای به‌صورت: تعابیر خوش‌ساخت فرشیدور است که ما نیز تعبیر مضاف‌الیه را با تعبیر ایجاد صامتی و به‌کار بردم. رک فرشیدور، صلح و گروه اضافه و نوشت آن در زبان فارسی: ۲۶۸، پایلی.

۷- اضافه‌ای به‌صورت: اضافه‌های اضافه‌ای است (پایلی از ماهیان)، همچنین مؤلف غیاث‌های را با ایجاد صفت اضافه‌ای داشته (راک مهی، ۱۳۳۸: ۶۳) و مكاک‌الشعراء به‌هار مکی مفید (مکی مفید، ۱۳۴۷) و خطاب به‌عنوان مضاف‌الیه (دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و رفع: ۳۳۷) است.

۸- منظور از کسره کرده توصیف (همان: ۴۹) است.

منابع

بلعی، ابوعلی محمد (۱۳۵۲) تاریخ بلعی (تکمیل و ترجمه تاریخ طبری). جلد اول و دوم.

تصحیح محمد نکی بهار. به‌کوشش محمد نورده گناه‌یادی. جاب دوم. تهران: زوار.
بهار محمدتقی (۱۳۶۳) سیمک شناسی با تاریخ تطور فارسی. جلد اول. چابه هفتم. تهران: امیر کیمر.

تجزیه، جلال (۱۳۵۳) فک و فصل در ادبیات (۲)، مجله گوهر. سال چهارم. شماره اول: ۸۵-۸۹.

خطیب‌رهم، جلالی (۱۳۷۹) دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط. چابه چهارم.

نهران: مهتاب.

خیام، عبدالرسلو (۱۳۲۴) دستور زبان فارسی. چابه دوازدهم. تبریز: سوده.

فرشیدور، خسرو (۱۳۸۲) جمله و تحول آن در زبان فارسی. چابه سوم. تهران: امیر کیمر.

— (۱۳۲۴) دستور مفصل/امروز. چابه دوم. تهران: سخن.

قرب، عبدالعظیم، مکسیل یزدها بهار، بیدارالزمان فروزانفر، جلال همایی و رحیمی پاسی (۱۳۶۸) دستور زبان فارسی (پنج استاد). به کوشش امیر اشرف الکتایی. چابه هفتم. تهران: اشرفی.

مشکوکالدینی، مهدی (۱۳۸۲) دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. ویرایش دوم. چابه نهم. مسیره: دانشگاه قدیمی.

معین، محمد (۱۳۶۹) اسم جنس و معروف و تکه. چابه پنجم. تهران: امیر کیمر.

— (۱۳۶۱) اضافه. چابه سوم. تهران: امیر کیمر.

— (۱۳۷۵) فرهنگ فارسی. چابه نهم. تهران: امیر کیمر.

نائل خالقی، پرویز (۱۳۷۴) تاریخ زبان فارسی. جلد دوم و سوم. چابه پنجم. تهران: سیر وظیفه.

وحنیان کامیار، نیک و علامه‌میر عماری (۱۳۸۶) دستور زبان فارسی (۱). چابه نهم. تهران: سمیر.